

# نظام

## NIZAMS

by

Muhammad Faid Bakhsh Qazi

|                         |   |                     |
|-------------------------|---|---------------------|
| Folios                  | : | 31                  |
| Subject                 | : | History - Hyderabad |
| Illustrated/Illuminated | : | -                   |
| Script                  | : | Taliq               |
| Scribe                  | : | -                   |
| Date of transcription   | : | 19th century        |
| Condition               | : | Good                |
| HL No. 168              | : | Cat No. 614         |

Historical memoirs relating to the military transactions which took place between Nizam Ali Khan (A.H. 1175 - 1217 = A.D. 1762 - 1802), son of Nizam-ul-Mulk Asaf Jah and Baji Rao Peshwa's son Raghu Nath Rao, and other Mahratta chiefs.

Beginning:

سپاس بی قیاس ببارگاہ داوری کہ ظل مکرمتش معین حکام اہل اسلام است الخ

We learn from the preface that when Nizma 'Ali Khan Bahadur was marching against Raghu Nath Rao, he asked the author to write down the events without any exaggeration. Hence the present composition.

The memoirs begin with the 22nd of Sha'ban, A.H. 1187 = A.D. 1773, bada, 6th of Rabi I, A.H. 1188 = A.D. 1774.

\*\*\*\*\*

NIZAMS

450

168

O.P.L.

168

C. 614

p. No. 3851

KHUDA BAKHSH O.P. LIBRARY

PATNA

Prog. No. 3868 (Old Series)

Date 19-7-1955

Section Manuscript

141 5) 168

یا فتاح

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس بیقیاسن ببارگاه داور کی که ظل مکرمتش معین حکما  
اهل اسلام است و پرتو جلالتش مفضل کفار شقاوت  
القیام و درود نامحدود و بجناب سروری و آله و اهلی  
که نیروی سرچشمه دین و ایش بالذکر بر دیگر ادیان و  
دعوات فتح و اقبال بشان سپیداران ذی القدر  
که اصلاح حال عالمیان از حسن مشایخی اوستان فاما  
اوصاف جاه و جلالت و کارنامه های قدسی و دومان

لهن

حضرت نواب مغفور عارف صفا طاهر و عابد حق متواضع

از کتب متداوله نوارح و سیرت و سیرت و سیرت و سیرت  
احیای نام نیاکان جوهر شاد و کامقاری از منبع بهمت  
جناب بندگان عالی مقام عالی الخیر نواب مستطاب  
معالي القاب خورشید شهاب رکن السلطنة یار وفادار  
آصف جاه نظام مملکت نظام الدوله میر نظام علینان بهادر  
فتح خدک سید سالار ادام الله اقباله و شوقه  
مثل لمعان نیر اعظم تابان و درخشان است از بدو حال  
اگر واقعات دلاوری و ترددات انجذاب کرار  
انتساب بقیم نگارش در اید جریده معتدبه زینت  
تدوین پذیرد بالجهاد و سیرت و سیرت و سیرت

چون مهم تنبیه کنساید او شقی بندها و غمعت حق  
طوبت کردید ایاد صمصام ملک پناهد خادم شریعی  
محمد رفیع بخش قاضی برکنده پیری می مضافان صوبه  
جسته بندها و زندان با کلا بران رهبری نمودم  
از ترقیم و قانع اقبال در امن آبروی حال و مال  
بست آورد بندها علیه حسب یافت کوالف  
برای العین مشاهده نمود و از روی اخبار اصفا  
رخته نور عقیدت کام قلم لا بر جاده تحریری  
بر سهو خط امیدوار غفور پوشیده نماند که حناست  
و خوب باد دولت و اقبال مراد از حضرت بندها کالغای  
متعالیه است و والا بنابر مقصود از شجاع ملک امیر الامرا

و غنیم لستم و ملعون و مقهور ایما از رکنهای تهنه او شقی  
برآمد در ایان نصرت آیات از بلده فرزند بسیار حیدر آباد  
بنابر تنبیه و تادیب رکنهای تهنه او تفاوت چهار  
برگشته طالعی که از کلک تقدیر صفی حالش رقوم پریشانی  
دارد هر چند با صلاح کار خود دست و پایی زند  
سودی ندهد و شوریده مغزی که از جناب مقدس  
چکرائی و زردا حجام کام خویش لایح جزالت و شیمای  
نتیجه دیگر نه بیند مصداق این مقال احوال رکنهای  
بد مال است احمد و دکر در جنب برادر لطف و خفراست  
لوزمزه قابو طلبان را بتطبیعی شمال رخته او را  
مقتول کنایه و زمام مهام ناسر داری بدست آورده

دم انا ولا خیری زرد و چون از خام طبعی کوتاه آید  
از مسکن مستقیم رضا جوئی حضرت بندگان متعالی  
منحرف شده از مقود منافع خود بونه با فوج بسیار مثل  
حشرات الارض بر جوشید و لغتند بر وازی و  
شورش انگیزی بازار کلیم بیرون نهاده تا سرحد  
تعلقه کار دارد و تمدار رسید بیت و میثم <sup>معتظم</sup> <sup>شیرین</sup>  
سند کور بنابر تنبیه آن لعین بر آمد الویه ظفر بر جسم  
کردید بیت و چهارم ساحت موضع موکله چهارده  
گروه به بلده مغرب خیمام فلک احتشام شد و دوزی روز  
مدار المہام رکنی الدوله بهادر از مهم برادر رسیده ملکی لشکر  
فیروزی میسندند که سوازی مبارک بمنزل بازار رکاب

لعادن

سعادتی انت را نیکشیده کنیم کرده بیشتر از خیم نو  
نزدول اجلال افکنند و از کمال غنایات و مہمانان  
مدار المہام للابشر و قدیس مدد دست سر مایہ مفاحرت  
و سر بلندی بخشیده بدو تختانہ معام مراجعت و مہو  
چون موکب منصور از سران و ارکان دامن دولت  
ہستہ مجموعی پذیرفت آئین صفائی بدین طور ترش  
یافت قول از بای ہمت و دلاوری جناب مقدس  
بایہ استحکام و استواری گرفت ہر او را <sup>بہا</sup> لعدہ ثابت  
و دیگر ثابت قدمان عرصہ جلالت لضمیم یافتہ چند او را  
بوجہ ختم جنگ بہا کہ با خیل اہل ختم مقرر کردید <sup>بہا</sup>  
چون غار بندہ شرف الدولہ بہا کہ با بسیاری از دلاوران

شرفا و جزار قرار گرفت بر تغار بر ذات <sup>بهاکد</sup> کرالدوله  
و دیگر ارکان دولت مثل شجاعت الدوله و غیره مفوض  
گشت به نتمن بر حسن رای مصممام ملک <sup>بهاکد</sup> دیوان کن  
و خاتمانان <sup>بهاکد</sup> فخر ملک خسته <sup>بهاکد</sup> و احسن الدوله <sup>بهاکد</sup>  
تقریافته طرح بر اول مابین <sup>بهاکد</sup> بمبارا و ورا و <sup>بهاکد</sup>  
بنالک و میان <sup>بهاکد</sup> میسره بکوبال <sup>بهاکد</sup> سکده و تلقی <sup>بهاکد</sup> حیدر اول <sup>بهاکد</sup> در میان  
دست راست <sup>بهاکد</sup> بمبارا <sup>بهاکد</sup> سریت <sup>بهاکد</sup> سکده و بوسط <sup>بهاکد</sup> دست  
بمالاجی <sup>بهاکد</sup> کیو <sup>بهاکد</sup> مصمم <sup>بهاکد</sup> شد <sup>بهاکد</sup> بیت <sup>بهاکد</sup> و ششم <sup>بهاکد</sup> خواجه <sup>بهاکد</sup> عبدالواحد <sup>بهاکد</sup> خان  
<sup>بهاکد</sup> دیوان <sup>بهاکد</sup> مرشد <sup>بهاکد</sup> لعه <sup>بهاکد</sup> همین <sup>بهاکد</sup> کرد <sup>بهاکد</sup> ملک <sup>بهاکد</sup> عالی <sup>بهاکد</sup> چاه <sup>بهاکد</sup> الدوله  
<sup>بهاکد</sup> قلعه <sup>بهاکد</sup> دار <sup>بهاکد</sup> کو <sup>بهاکد</sup> لکنده <sup>بهاکد</sup> با <sup>بهاکد</sup> ضافیه <sup>بهاکد</sup> منصوب <sup>بهاکد</sup> جاکیر <sup>بهاکد</sup> سرفراز  
شد <sup>بهاکد</sup> بر <sup>بهاکد</sup> یک <sup>بهاکد</sup> بر <sup>بهاکد</sup> عمده <sup>بهاکد</sup> حوفا <sup>بهاکد</sup> شرف <sup>بهاکد</sup> از <sup>بهاکد</sup> خاص <sup>بهاکد</sup> یافتند <sup>بهاکد</sup> و درین

ایام پردکیان عظمت تقارب بخشیدیم و غیره از بلده  
 حیدرآباد رسیده داخل سراجان معادیت شدند  
 سیوم شهر رمضان المبارک حواله اقلویه بیدر معر  
 فیروزی گردید و غنیمت لایم خبار ارباب بر روی خود  
 افتنان منجکرو به بر موضع خانابور رسیده تفکار  
 انگریزخانه ویران آخرت شد و از اینجا کو حیدر  
 ستره رو به شرق قلعہ فرود آمد حیث منصور مسوار  
 و پیاده تخمیناً قریب سیست و پنجاه هزار و فوج ملعون چون  
 مور و ملخ زیاده از شمار اما از اینجا که فتح و نصرت  
 بدست قادر علی اللہ تبارک است بمقتضای عز شان  
 نص کریم و کم من فتنه قلیله غلبت فتنه کثیره

بِإِذْنِ اللَّهِ امید و اتق است لعون داور دار  
و قوت غیبی نصیب کردن مبین شود نصرت از ضرب  
تنوع طویاب فوج فیروزی دمار کافر ملعون بر اید از  
چهارم منته پیشهای همت و الا ان شاء الله مخدرات  
محل علیا و کار خاجات <sup>زادند</sup> و پس در قلعه نهاده از جرید  
به تنبیه معهور باید پرداخت چون امر او کرمان  
بر طبق امر عالی احوال و اقبال لله در قلعه گذشتند  
صمصام ملک بگذاشت و قانع اقبال لله با اسباب و دفتر  
دیوانه در دریا تعین نمودند درین محور و جنگ  
در مکه در میان آمده چندی از تیره رویان بجنگ  
در چهار کس از غازیان اسلام بدرجه شهادت فایز

این ۲

شدند و راجه پیر نهاد اگاجی هرگز در عین هرگز می تردد  
 وقت از تعلقه خود رسیده هر سواری مبارک بحصول  
 شرف ملازمت و عطای کرمی کرمایه سر بلندی اندوخته  
 مورد تحسین گردید و چون پیام ملعون بعضی عیال رسید  
 که آن تیره روز کار از کتبه خمول برآمده کارروا را در داور  
 شد است توقعی دالود چیری بطریق عن و محنت  
 مرحمت کرد و دام جلال صدور یافت که اگر آن کرد  
 نادره خلالت زیاده از در خواست خود بر کار هر  
 بگذرانند و ادای که ملک متعلقه او با مال موکب قطع لوار  
 شده آبادی پونه بنهد و بالان نرسد مقرون  
 به پذیرا می خواهد شد و تا حدیست روز بهین

سوال و جواب در میان مانند درین اثنا سواران لینم  
بآتش افروزی دیهات اطراف و از دیگر بد اعمالیها  
نار جهنم لا بر مال خود نیز تر میکردند و جوق جوق  
باراده غنیمت می و مویشی رعایای اطراف میرا  
قلعه جمع آمده بعد دست و پا میزدند کوله بار اضراب  
حصار صف شکن و پریشان ساز آن کرده باطل کرده  
میشد و ملک الدوله بهادر حاکم انجا بلوازم یکباره  
و اهتمام مورچال برج و باره شب لا روز می خفتند  
و روز لا شب می رسانیدند نوزدهم چون ملعون  
از شر قلعه رجعه القهقوی مخفی بر موضع خانایور  
مترل خانه ویرایه رخت قشون قشون از اشقیان

برتابت جنب نهاد هر اول عکس طوفان در حمله بار متواتر  
آوردند از بکده تا سید غیب نصیب غارتیان کلام است  
حرکت المذبحی مقایسه کار نکرد بسیاری از دفع  
صور شکست از آتش بار آتشوب قیامت مشاهده  
نموده في النار شدند و آتشی بحال تباه مجروح شد  
بخاک مذلت افتادند آخر الامر مقهور از انحراف  
منهج رضا جوئی جناب مقدس شمال حال خوف و در <sup>آتش</sup>  
مال بوازرونی و مکتوباری معاینه نمود از حرکات و سکنات  
باطله عرق خجالت بر رو آورده دست معذرت برداخت  
آمرزش زد جناب خوب باد دولت و اقبال و از انجا  
بهمت و الا عذر پذیر است بمیت و سویم مدار بمقام

بنابر یکی شوریده خاطرش روانه فرمودند و بعد  
عهود و موافق و قرار داد سعادت اندوز خود  
از ملازمت اقدس مدار بمقام لایک حضرت خلعت  
و یک اسب و زنجیر فیل داده مرخص گردانید  
و روز دوم سواری مبارک کهای مرآت حاه و حمل  
بمکانیکه عابین هر دو لشکر متور شد بر تو نزل اجلل  
افکنده یاب مراحم و عنایات به پایان غبارند  
از چهره حال او شمت و شور و مو و از آنجا حسب  
استدعا و استعدا را و لغو و دکاهش ظل مکرمت  
و امتنان گسترده تا یکسای لغو شوکت اجلل  
میمنت اسب واقع شد و بعد از آنکه طعام ضیافت

۸  
به تناول مبارک در آمد و او از خوان نوازش و ارپهان  
در چینی شده دو جفت خلعت و دو کسب و فی نخیر  
فیل و غیره امتعه نذر و الا کدر اندید بدو تنخانه عاشر  
معاودت کردید میت و نیم از برکت سیر بهاولون محوطه  
قلعه مطلع النوار زینت شد و نذر قلعه دار  
بمعایه اسب از اقامت طرف سیدر کاری و دیگر  
بعضی شاید درجه پذیرائی یافت و بعد و امر عالی  
بر درکیان محل علیا و کار خانجات زواید و بهر از قلعه  
برآمده ملحق فوج فیروزی کشند و ملعون که حاده  
پیمای محفونا گاهی کردید حرکات بد عهدی و پادشاه  
یافتن او بمحل خود ایراد خواهد یافت **عزیمت موکب**

اقبال بصوب کلبر که شریف بنا بر زیارت درگاه حضرت  
بنده نواز کبر در از قدس سره الغریز <sup>بارگاه</sup> و اصلان  
انزیدی لا کرشمه است که بیک نگاه توجه فرامندان لا  
بمقصد میرسانند و در اوردان اهل اسلام لا از امداد باطن  
حامی و معین میباشند <sup>الحق</sup> <sup>مردان</sup> خدا خدا باشند  
لیکن ز خدا خدا نباشند ذات مبارک محمد با دولت  
واقبل لا از لکه از ان گروه مقدس دل صدق بر از انوار  
ریح است بنا بر اتحاد حال و مال و رسته عالی ترفی  
جاه و اقبال بازاده زیارت درگاه قدس سره <sup>صلوات</sup> الیه  
زیده العارفین مخرن راز و نیاز حضرت سید محمد بنده  
نواز قدس سره بیت و بنفتم ماه مذکور سمت کلبر که مشرکه

کوچ یکپا و کرده شد و پیش از سواری مبارک معتمد الدوله <sup>بهاکد</sup>  
 بسبب سبب مزاج خضرت حیدر ابا کردید و درین عید  
 فطریمنت بخش و تهنیت کافه رسد میان کشت <sup>ششم</sup>  
**سوال المکرم** داور جنگ به سرف الدوله <sup>بهاکد</sup> و برادر  
 بهاکد داروغه فراموشانه سرکار دولتمدار بنابر آوردن  
 محذرات حرم محترم و بغض بهاب ضروری و خانانان  
 فخر ملک بسبب بیماری از معاینه برج سفر روانه حیدر ابا  
 شدند و درین ایام خلعت فاخره مرتسم بقول <sup>موا</sup>  
 و عنایات برکنشاید و او را یکی یافت ششم منه بطی است  
 منزل متصل بهمنابر اعلام طوارق ام برافراشتند و از راه  
 کرم کسری و رعایا پروری حکم منادی <sup>سدا</sup> که اگر کسی <sup>بهر</sup>

۳ منزل

۴ اقزای

ز راحت خوشه دار با بامری که موجب بیداری خلق گردد  
مرکتب شود برای کردار خود خواهد رسید ببلبله البدر طرب  
افزاید کین محل علیا از فرخنده بنیاد رسیده بر اوقاف  
عظمت پیوستند پانزدهم خدام بارعام و غیره نوبت  
بابت وجه مقرری سفر مرسله محمد اسماعیل خان بهادر  
نایب صوبه برار ترن تپان تازه نصیب در گرفت امر  
و منصفه اران اندور مینت گذرانیده اکثری در  
سایبان غنایت از الوش طعام تهنیت غراختن  
و پرورش یافتند درین ایام ظل سراپا افضال  
مکرر منزل مبارک او را و زینها بنا کرد نزول محراب  
واجل دل یافت برکت مع تقی مدارج سر بلندی و

و سر فزاری شد از اسب و فصل و جواهرند را قدس  
 گذرانید به قدم خود باد دلت و اقبال ستمگر فرمان  
 برداخته خلعت غرت طراز بخشش باکش به لاله  
 در بر همهجای معانیت نمودند و درین مقامات بکرات  
 و مرآت قلوب همنا بار از بحر قدم مبارک سر مایه  
 رونق گرفت و محال اکیلا هر به قبول رستم را و یابند  
 مرحمت کردید و برادرش لیونت را و بعمار برادر  
 محصور شده اولاد عمل نمیداد بنابر کوشش او و اولاد  
 سیدی غنبر خان و بعد از آن ثابت حبیب بیگ  
 تعیین شد محال مذکور را تصرف منصوب نمایند  
 بیت و ششم بطی چار منزل سواد فیض سواد کلبره

شرف مورد عکس فیروزی شد و از دیگر عفو<sup>دین</sup>  
واقعی از رفوف یارت درگاه جنت شنباه بدین  
امید کلی سعادت جاوید شد بنابر تائیدات طیف  
ورقاه حال خلدی مستدعی گشتند <sup>شهر ذی القعدة</sup>  
امر عالی بنجانبان خلف خانان فخر ملک جنت  
آوردن دلیلت ادب و مهارت او و اصدار یافت  
و بعد مراجعت سواری مبارک از زیر قلمو کلبر که  
مومی الله باریاب کورنش گشته بمنزل سعادت رسید  
و مهارت او و مشمول عواطف بی پایان شد از <sup>حضور</sup>  
بورت خوش و کامی اندوخت <sup>دوم</sup> منته از اقام  
طیور و آهو صید خورفی و ابتهاج کردید و درین اثنا

علی الدوله

۱۱  
نحسین الدوله بهار قلعه دار بیدر لاسر فو از تمام شد  
و رکنهای بهار او ملعون که کالبد او از خاک بیوفائی  
و بد عهدی و از آتش فتنه و فساد محمدرست بعد محو  
ناگامی از قلوب بیدر نقض ایمان رسخته از محال است  
سرکار دولتدار تحصیل زرگنان جانب قلع را چور  
راه آوارگی گرفت و در تعلقه و الالباب غبار  
شرو و شورش بر اینجمله از اینجا جانب بهار راه نورد  
دشت ادبار گردید و دیگر احوال دولت و پریشانی بنوع  
والهجر او گشته نوکر زخام و قلع طراز خواهد شد  
جانب کالا چپوتره توجه موکب منصور و بعد  
ملازمت رسیدن و الالباب از قلع را چور

در عالم ایجاب و تکوین آئین محبت و وفاق از شرایف  
نتایج آن نیست شما میان سران خیرکمال  
اصلاح حال عالیشان و آسودگی خلایق بدان  
تعلی دال از بهین مشروبات است و از یک  
فیما بین جناب مقدس و والد تبارزیت اخوت  
جوینا بر ثمره سعادت ملازمت و بهجت ملاقات  
یکدیگر حسن اشتیاق طرفین شکوفه آموشد تقوی  
سیر و شکار و رتی و فتق مهمات به قلم ماه فرورد  
عنان غنیمت جانب کمال حیوثره منوط شده  
کنار آب کما کما بر موضع بهاکلاری و او دالو  
احلال کردید به شتم بمنزل قصه ملایم خواجده انوار

یوه برت ۴

۱۳۳  
عسکر فیزی شد ثابت چنگ بهار و در اوج کویال  
و بدم کند و غیره سران مقدمه الجیش لکهای چنان  
بر سرش رسیده اضراب صاعقه آهنگ سر دادند  
که از فوج او آنکس نیکه طعام منخور دند از مشاهده  
این حال لکهای اضطرار دست نداشتند از  
مال و امتعه خود دست شستند و دیگران معکوس  
الحواشی شده در زنی بندی و هنر دوم بسیار  
تشاخته طعام و در می بدل غلط کردند لغرض  
مهمیت با نر اردت و نکوناری اقصای خیران  
عرضه پهای وادی فرار و خواری کردید و مبارزان  
جلاد دست بهار با و صفیکه ناله آب از تنگی معبر

و افراط کل ولد در میان بود که بکام جودت عبود  
نموده طابق النعل بالنعل کرم گیرا شدند تا آنکه  
اکثری از پیر و احوال و اقبال و دوابی ستیز  
پنج همه با خشن و بیاری از فرقه ضاله بفر  
تنغ خون آتش غازیان بر خاک اهل کافاده  
بقیه السیف پیر سوپریشان شدند **سپاه**  
دینی متین لا مدام نفرت با **بکافران** سید و  
شکر و ذلت با **یا زوهم** کوی شش گروه کردید  
بعضی که بر خلاف امر عانی که زراعت  
خوشه دار نمودند از سرای بد کردار بکریه الوض  
خوار شدند بر بار و سوار در آمدند در نه لایع

خان بهادر و غیره از فرخنده بنیاد رسیده سعادت  
 اندوز حضور نور شدند در بنو لدولت و پریشان  
 فوج مدد با جی بهوشد که از لشکر ظفر سکر ظهور رسید  
 منش و کیفیت آن تیره بهادرانکه چون در آن ایام  
 در جانوجی بهوشد بهادرانسته شتافت میان مدد با جی  
 و سب با جی برادرانش صورت منازعت بهم رسید  
 تا آنکه مدد از بهام ر که الدوله بهادر هنگام سفر برار  
 با عانت سب با جی برداختند و مدد با جی با دریا کر  
 زنده جانوجی از رانگنه تهر <sup>مقبور</sup> را و <sup>مقبور</sup> است پس در هنگام  
 هم مقهور فر نور در سواد قلعو سیدر مدبر روزگار  
 بود مدد با جی از روی جدا شد از خرابه و پامال

اطراف خانه خرابی مال خود رخت الحاصل آن  
آواره تنیه ضلالت درین نواح غبار انگیز فاد  
بوجود از صینت صولت موکب منصور نزل و اضطراب  
در ارکان اقامتش راه یافته جانب مقهور  
رخت ادبار برد و مهینت کار بردار لایباراده  
اینکه از محاللات سر راه تحصیل زر کنان متعلقه  
خورد و مرخص گردانید او شبان شب با طالع سیاه  
کوچ ده کرده نموده صبح نیم باین خیال که شاید  
امروز نهضت موکب منصور نباشد یا گذار آن  
بتفاوت افتد به بنجری و ر بوده نخته خواب  
خرگوش رخته مقام نموده درین روزم انتهای

پنجم از تو غیر ختم جنگ بسیار و چند اویان که فرو از  
 هم بعبده داور جنگ بسیار مقرر شدند از دهم دربار  
 بهمرا متصل قلعه انکیور و دافواج بحر امواج  
 موجزن آرزین گردیدند سواران مبارک از اقام  
 طویر شکار بهجت و سرور شد اکثر امر او منصفه ازان  
 از بخشش آن نوازش یافتند درین منزل همه  
 کس در آب دریا جبار حیات شکست و درین  
 ایام وکلای زمینداران اطراف دریای گشتا از  
 تعلقه شورالور و گرت و دیگر امکنه و هم از باب  
 معاملات اینطرف شکایت داخل دولتمداران  
 و آنکس نیکه از منبج قوم متابعین منحرف شدند

بتعین افواج کوشمایل یافته حلقه بکوش طاعت  
گشتند در نخلد بعض مبارک رسیدم والد <sup>قلوب</sup> تبار از  
رایچو را حرام کعبه حضور بر نور بسته روانه شدند و  
درین ایام قدوم محفت لزوم مکرمه بانو بیگم خواهر  
جناب مقدس از بلده فرخنده بنیاد بوفور سرمایه در  
موجب فرخندگیها شدیم بفاصله هشت کرده  
از کالاهو تره محاذی نفعانو نزول الویه احلال  
گردید و والد تبار که بمفاصله شش کرده رسیدند امرهای  
رکنی الدوله بهادر بنابر استقبال روانه شدند و خوف  
باد دولت و اقبال از تقویت تماشای صید ماهی  
آب محقق باین برادفات والد نیز نمایان آید کوی

طبق ۴

داشت بشوکت سوار ی فیل نهند سیرت شعاع خورشید  
 عظمت بر دل دریا افکنده خاطر مبارک را شناور بحر  
 تفرج و ابتهاج فرمودند بیت و هیثم روز سیرت افروز  
 جمع و قریب مع کرد دولت رسیدند و جنار مقدس بروج  
 عثمان اشفاق لکمال جاه و تجمل تا موضع ننگانو ظل  
 مکرمت افکنده برادر و الا قدر را که در بر عطف  
 گرفتند چه شرحی بحری غر و اعتلا از طغیان عین  
 و رشاد ما یلهیم پیوستند و نسبت و نوبی عیار مغایرت  
 دل و دیده نمنا ماسرور و منور گشتند و بعد از آنکه عین  
 در خیمه جلوه اجلاس نهند بدینک برج عمار ی فیل  
 فلک شکوه از ان دو اختر جاه و اقبال قران لعین

والله اعلم

سده با نجم شمار محنت با هم کاب فوج فوج بهجت بر  
بدونخانه معلا درود مسعود فرمودند چون محفل  
دلہای مشتاق از فرخی و خوری محفل انجام یافت  
واللہ تبارک و تعالیٰ الطرف دریا محادی چند اول  
شکر اجلال مرخص گشتند و شب بیت و نجم بحضور نور  
محفل ضیافت واللہ تبارک از کباب آرزین و آرزو شکنی  
رشد افزایی آرام گردید و بوقت برخواست از عیال  
خلعت خاص و دہکدیکه و آری مرصع و مالار مروارید  
و غیره ملبوس بلباس عزت و محلی کلیه مفاخرت  
شدند و درین محفل شایسته را اکثری از نوینیان  
طرفین بعنائیت توره با غر اختصا ص یافتند و ہللا

شهر ذی الحجه کلیلد الواب تهنت نای روز افرون  
 شد بوقت شام جناب مقدس با تمام عمده نادر دامن  
 دولت بشروف سیه مکرمت زینت بخش و رونق  
 افزای منزل و الادب بارگشته موسی کس مراحم و  
 اشتقاق شدند و تا نصف الليل الحمر و فاق و یغای  
 جلوه آرایش گرفت و الادب بار هم جفت خلعت سپید  
 و خنجر و اربعه مرصع و مالای مروارید و یک اس  
 اسب و یک بخیریل و خیره آشیاندر مبارک گذار شدند  
 بر خاست محفله بدولتخانه معاع معاودت فرمودند و در  
 ایام قیام ملک بهادر قلعه دار مشکى مدکل با خو <sup>الدوله</sup> مستیار  
مهد مستیار الدوله حارس کو بیکنده و کلمه نایک زمیندار

دیو در کمر یک از تعلقه خوفناک رسیده مستعد حضور بود  
شدند و همدین اشنا بگزات و مرآت خاطر نرم آزما  
از جنگ اقبال و شتران تماشا کشته و دفعه اخری  
برج قریه از بر تو مبارک خوار مقدس و والله ببار  
مطلع انوار شان و شوکت کردیده پایان آن جنگ  
فیلان میشد چون فیل نبوبت خوفناک از مکاه مرا مد  
و نیزه داران در صدد آوردن شدند در هموم  
تماشا نیان رم خورد تا هم را حل رسیدگان از  
تصادم خرطوم و پشت با کار به زندگانه شدند و در ین  
ایام سیف الدول به نرخ سار لا بسیل طبع  
رخفت حیدر ابا مر مخت شدند و الله ببار لعم فرو

را بچو رنابر استرخام عادت اندوز حضور پر نور  
 کشد لغایت خلعت و اسب و قیل و غیره از شیافوه  
 مراجع پیاپیان شدند و همین روز بعد جمعه کوچ  
 کرده حقه بر آرد گشتا منزل نمودند **و غایت اعلام**  
**نصرت النیام جانب نواح قلوب کلیمان و ظهور**  
**اسباب شکست کار رکنها اندر او مذلت بنیان**  
 و از رون طالعی که در آئینه خانه ازل شمع تخت  
 معکوس دال هر چند تصویر حال خفیه آراید شکلی  
 بجز تمثال کون رنی مشاهده نماید و آشفته مغزی  
 که از زنت پندار و غرور عیو و موافق او بر طاق  
 کذا اله زود باشد پاداش بدکرداری

در کنار احوال خویش به بیدار شدن بدین تمهید کیفیت  
رکنها آید و او بیدار است چون آن ملعون نماند  
اندیشش بعد از آن جهت از قلع بیدار بگرفتن زر  
از محاللات هر کار و لطف دارد و بدین شوخیها برخلاف  
عهد و پیمان طریق بطلان پیموده ترک اولاد  
بر سر ساجی پیوسته تعین نموده بود و نترسد و فلک دیگر  
باخت که ترک را و او غیره مشیران جنبه کویکها با  
مادر نرائی را و مقتول از مقهور خار کدورت  
در دل داشتند با ساجی متغی شده بنا بر ارتباط  
او از این جناب عالیشان مآب ملحق شدند و در این نام  
ملعون هم که جهت اعانت خود از حضور نور مستانت

بخش و خاشاک حرکات بدعهدی او در خاطر  
 دریا منظر جان یافته منظور نظر جهان پرور آید  
 که اولاد فیما بین آنها از اطفای نایب فتنه و فساد  
 تا موجب خرابی ملک و پریای خلدی نشود از صلاح  
 یکدیگر باید پرداخت و در صورت ناموافقیت  
 امری که مناسب وقت باشد عمل بر مقتضای  
 صلاح دولت خواهد بود باین اندیشه باین تدبیر  
 متین هفتم ماه مذکور سمت نواح قلمو کلیان عینان  
 غنیمت متحرک گشت در مقام کولور عید سعید محی  
 ابواب برکات و سرور گردید باز دهم کنایه آب  
 کائنات در دریاات فیروزی شد و دوازدهم

از منزل شاد ارچو قطب الدوله بهادر خلع <sup>حکایت</sup>  
رضعت تعلقه مرحت کردید بنزد هم مقام <sup>کرامت</sup>  
بمقبول علیخان بهادر <sup>الله</sup> برای آوردن راجارام  
وکیل رکنشاه را و سرفا صداریافت در منزل  
رساله سواران از تغیر او و رجب بهادر و حاتم الدین <sup>علی</sup>  
بهمن جنت و فیض الدخان و دارو علی جرابر دراران  
بمیر علی احمد خان بهادر مقرر شد خلعت پیر منصرف  
کردید بهقدم در منزل موضع پیر کا نواحی قلمه کلیدان  
تر ملک او و غیره بغاصه نمیکرده رسیده و دو آمدند  
و وکیل <sup>الله</sup> بعض مقصد شتمبر سیکه سیر توجه موکب ظفر لوا  
انتیضای رکنشاه را و ملعون کرد و وزمره مانده تا

در لوازم سپاسگذاری بآئین قدوسیت حاضر حضور  
 پر کوفه ستارند جناب مقدس له اگر چه رای عالم آرا  
 بر آن بود که فیما بین هر یک رفع فساد و صورت لطفیه  
 او و از این است اما تر مک را و غیره که بسیار  
 بدر الحاح و معذرت زدند و اعتبار رکعتیه را  
 مقهور بسبب بدعهدیهای او ساقط شد قلع و  
 قمع آن درخت خاردار مصمم گردید حجب الحکم  
 جهان مطاع مدار اهتمام و وقار الدوله بهادر که بنابر  
 یختگی سوال و جواب روانه شدند تر مک را و غیره  
 تا وسط راه هر دو لشکر بنابر استقیقه مشتافتند و  
 از آنجا بعد مجلس قول و قرار هر یک بمعکر خود تا

مراجعت نمودند و در هم را جارا ام مذکور از  
در یافتن کما به کوالیف جانب مقهور کریم  
خواجہ عبدالواحد خان بہادر خطاب امین الدولہ  
سیف جنگ و از اصل و اضافہ منصب جمارا را  
بر سر اسوار و عطای علم و تقارہ سرنلندی  
یافتہ با چندی منصبداران مثل دلاور جنگ  
و غیرہ رخصت حید را با یافتند و امر عالی شرف  
حید در یافتن از مردم پیر کر تار و طاقت  
شد اید فرزند ارشدہ با کرد و انہ سہروردی  
از توابع حرم محترم و خوشی نہ سرکار دولتمدارین  
ہمراہ امین الدولہ روانگی پذیرفت بیت و یکم

صفا  
محمد

۲۰  
مصفا مملکت بهادر و کرالدوله بهادر و دیگر اعیان  
شکر ظفر سید بنا بر آوردن ترک از او و غیره تعین  
شدند و بعد از آن سرف قدس ملایمت  
مشمول عنایات و نوازش گشته بفرودگاه خوف  
مرخص شدند بیت و سوم ترک از او باز مستند  
معاکر دیده از اقبال و اسبان و جواهر نذر والد  
گذرانید و همین روز ظفرالدوله بهادر از تعلقه  
خو رسیده مقتبل انوار سعادت حضور شدند **بلغار**  
**مکب ظفر و البقمه مجموعی افواج مرا بته بر سر کشته اند**  
**شقاوت انتها و مالی او که بختی رفتن به پیران حایه**  
**نظرف دریای نر بردار آنمقهور در حوای قلع**

ستاره بگردش ستاره نکبت لعل چون از بادوری  
نیز اقباس جناب مقدس وقت انبساط آن مملوک  
رسید بیت و چهارم ماه مسطور لغزم بلغار الصوب  
انتهاض اعلام لعل التیام سده متصل قصه اند  
معکوفی و زی کردید بیت و هفتم بمنزل مشال  
کنار دریای بهر ابری بندت هر کینه با خزان  
مرسد سکار ام بندت از قلوب نو نند هر رسیده  
بل کر تر ملک او پیوست و ثابت حبیب سار لعل خست  
لعل مرجمت کردید بیت و هشتم روز کسوف مقام  
و بیت و نهم عبور بهر اکت **عجزه شهر محرم الحرام ۱۱۸۸ هجری**  
موضع جاکیر را و زینها که تهر و او نبود از صولت موکیر

منصور از باب بغی الحجاز سیر کنند عبرت مند حلقه  
بگوش اطاعت گشتند و دوم منته سواد بر میوارند  
حضرت خلد مکان انار الله بر تانه انار در می خشد  
و موده اند و بنور انار عمارات و شمیم تا آنوقت  
نمایان است نزول کمر طوف سکرند و سوم متصل  
بند هر پور لغا صله چهار کرده انجی اصل بگو جهای  
متواتره و طی منازل متطا و له باد وصف تیرالم اشجار  
خار دارد و گریه های جبال بسیار بعد از ده قله مار  
که هنگام نزول موکب خلد مکانند گویند درین نواح  
یکویدله هم کتوره آب میرشد و بعد از آن  
آمال گذار شکر اسلام باین سرزمین نغمه نهم

لبو او قصیده بای تعلقه یهوانی را و بر تهر بند هر متصل  
قلعه پیشانکده را ایات نصرت آیات برافراشتند  
و غنیمتیم که کنار دریای کشا بقاصد چهارده کوه  
و رود ادا بار داشت چون صیت وصول افواج  
بحر امواج متلاطم ارکان اقامتش شد سرکنی  
و یاکنی شده بکوههای دراز از نواح قلیو مرج  
آواره دست انهرام کردید روز عاشوره  
مقام کمر اسلام شد و ترک را او باز مره خوف  
بطریق منقلد بدینال او شتاب کرد باز دهم <sup>نهضت</sup>  
عکس فیوری گفت و ترک را او کم کیرا شده چهارده  
کرده پیش شتافت و ساجی بهوسد مابین <sup>منصور</sup>

۲۲  
د فوج ترک را و منزل نمود درین روز و امن را و  
مرج با سه چهار هزار سوار از طعون جدا شدند با  
ترک را و پیوست هم از دهم هر یک افواج را فصل  
بعد فصل طی منازل طویل گردیدند و دهم مقبور  
بریند هر نور مقام در است ترک را و از پیچته  
و کوتاه حوصلگی نماند لکن که لکن مخالف مقبور  
جمعیت و فوج خود او بغایت قلیل و علی هذا  
موکب منصور را فاصله بعد است و فوج سایر  
هم بقاوت عند الوقت وصول کوکب ممکن الوقوع  
نیست با وصف امتناع از باب مشورت پنبه  
در کوشش در حال اندیشه نموده و غافل از باز بهار

فلک بزرگ از سده نهم اندک اثر سران کنگر ملون  
که بچند قلوب آنها رختنه شد موجب قرار داد  
بوقت مقابله مابین سوخواهند سوخت و پخت  
افواج عجب فتح صورت خواهد بست پس لاف  
کنداشته از ده کرده بر سر او دوید و مقهور شد  
این چگونگی کردی لکه از ان بوی نفاق می افتد  
بتقریب جمع کرداشته با جمعیت معتد بمجادله  
و آورد چون فوج ترک را و از تعب طلی منزل و  
طیش موکم را مابعد از ده فقدان آب بر همه تمام داشت  
باندک زد و کسر شکست فاحش در آمد و او هم  
زخم کاری برداشته اسیر ملعون گردید و تمامی فوج

۲۳  
افغان و خیران بخائند که پیر افغان که بود باید گشت نام  
برکت و مقهور از صولت حیوس طوق الواعقب  
آن نتوانست نمود و همین بود اول غنیمت سیمده  
بود دگاه محمد بر کردید اقامت تمام شب کرا و از  
اندیش بلغار افواج بحر امواج پانزدهمین  
فرد آمد بر پای نیم و حراس استقام ماند اخیر  
شب چهاردهم چون خبر وقوع این مقدمه بخنود  
قاهره رسید کوچی آزرده کرده محمد بر فوج و خسته  
ترک او ظل تقویت افکند ورنه لایستاده فوج  
فرشته بجای ترک او هر یک بدست پیر که مقرر شد  
نهم غنیمت سیم کوچ یکبار کرده گردانید و موب

اقبال منزل سه گرو به سخت در آتش راه از موضع  
ساخته در مقهور بکران بابر پیرین را بر اثر توب  
و یک کرناں در انجا انداخته بودی ضرب بشکوه  
بیکر برداشته و یک توبه کرناں را بسبب نیکو  
معطل رختند درینو لاله مهابین چکیده خلف و آید  
از قلعه را بچور لغزم سعادت اندوز حضور نور  
تا موضع مهول جاگیر را ورنهار رسیده بودند فلان  
در انجا سکدوی نموده آن سلاطین و دومان ایالت  
بهمراه گرفت از او دیداد اینمغضه خاطر عوام را  
تامل کردید تشریف محلی کنکاش از ارکان دامن  
دولت را ای مبارک جناب مقدس باگاه

۴۴  
بر آن اقتضا و موه در بند و تعاقب آن بدینار و قیفه  
از دقایق فرو گذار است نباید رخت افود باشد  
که به نیروی اقبال و مال عقده مقصود مختلف گردد  
باین غم و آتی به قدم از آب بهر عبور واقع  
گردید و مقهور جان قلم احمد نگر رخت ادبار  
کشید از طرف مهول عطف عنان شد به بیت و یکم  
منزل قلم بر بند از نزل اعلام فیروزی گشت و  
روز دیگر مقام شد بر طبق امر عالی الکبری که طاعت  
منازل طویل نداشتند و کار خانجات زواید روانه  
قلم گردید و در بنو لا خبر رسید که ترک را و برنج جرات  
در گذشت بیت و هشتم لقطع منازل متوالیه از راه

که ملا سواد قلمو احمد نکر مورد در ایات عالیا کنست  
درین اثنا هوا نیز را او بر تهر نذر و دیگر حق جوق  
از فوج غنیم لثم جدائی گزیده بند کمر بندت  
پیوستند و ملعون که طرف او رنک ایاک راه آوار که  
سیر و جنو منصور استهب غنیمت لا میهن زده است  
و نه از کلمات نیباد بهره فرود آمد غره شهر صف  
المظفر از متصل تو که عبور در یابی کنگ حخته  
سیوم لبواد خجسته ایاک ایاک بر کال حیو تره  
مضر غیام فلک احتیام کردید و پس ازین روز  
مقبور بر قصه و الیوج مقام داشتند مبتغی در از  
بلده ایاک ایاک در خواست میکردنایب نا ایاک

اعمل

منیر ملک بهادرمجور چال بندی برج و باره پراخته  
 مراکم حفاظت و حرارت شهر لغار بردند و چون  
 بلغار افواج دریا سیل هوش ربای آن تیره دار  
 شد صلاح حال بد مال متوقف ندیده پای کرنر لا  
 کرم غم و مردم توابع مهابت جنگ بهادرمجور  
 نموده منزل چکته بانه گردانید و روز دیگر قصبه  
 پاپری مولد و موطن محرو و قلع اقبال فرودگاه  
 راه برانینور پیش گرفت سپه تحت محمدی مانع مخیم  
 جاه و اقبال شد و سواری مبارک از راسته بنی  
 دروازه و جوک و حیدر پوره و دلی دروازه شهر  
 کنه و ظل نوال بر شهریان افکنان داخل دو تخانه

عایه کردید و از خیرات و بخشش والا کرده غریب و مسکینان  
دامن امید مالا مال شد و در بنو لا بعث از توابع  
محل علیا و پسر و غیره در شهر اقامت و زبیدند  
نیم از کلمات چو کابالا شد بسواد قصیده سلمی  
رایات عالیات بلند ی گرفت و خیر رسید  
بخانه نرانی را و فرزند متولد شد بنام مهد و نرانی  
مشهور گردید پس بدیم از راه سوره کاما کنار آب  
کینا و رود موکب فیروزی گشته و روز دیگر مقام  
شد و کلمات نظام آباد متعذر العبور است خطوا الله  
و ساجی پس بدیم با جنس کار هم تعداد و آورد و مشر  
روانی یافتند و در بنو لا کش را و بلبل و کین کار خود را

مهرو نرائنی از پونه رسیده داخل لشکر طوار  
 شد بعد گذشتن یکس از سب پانزدیم کوس  
 انتهای کشته همه کمران و افواج لار از فرود آمدن  
 کلمات مذکور سواد فردا پور فرودگاه گردید و در اینجا  
 یک مقام شد باز بدستور بلغار گشت تا آنکه فوج <sup>مقصود</sup>  
 فریب سیت هزار سوار را بصعاید راه الهرام آید یایی  
 خواری گردیده جان بسته آمد و ازین جناب  
 عالمیان قاب استخوان یافته بنور دهم متصل موضع  
 چاندلوی چهارده کوهی بر ما بنور سوار مبارک  
 سعادت فخر مظهر نگاه مراحم گردید و ملعون که مال  
 او با مال این چنینی ذلت و پرین باشد خایب و

و خاسر **همین** که محمد یوسف کاردی و سمرقند **نیز** از  
یا بکتر از و چند صد سوار و پیاده همراه او مانند آنظر  
در یای نر بردار و آواره داشت **الهم** که در مدماچی  
بهوید از مخالف ساجی هم با میدا نهادن فرصت  
رافقت مقهور دشت چون از وقوع این بزرگی  
موجب یاسی مقصدش شد او نیز از و جدا تر غم  
جانب تعلوق خود شتافت بر ما پور که از میراث پادشاه  
ملعون فتنه نهادن قلوب هواخواهان لا دار السور  
سند بیت و هم روز چهارشنبه سوادش این کنار  
در یای تنگی بر آهوباج موردی اگر حلدت مطهر  
کردید و با اتفاق رایها قریه سورت بران تار **نیز** **نیز**

افکار ۳

۲۷  
فوج پری بندت بسر کردی بلونت را و بدینال  
مقبور و از طرف ساجی پیوسته دیوانش <sup>کاد</sup> پورای  
کالیه با جمعی متعاقب مدماچی تعین شده درین زمین  
چندی مقامات قرار یافت سج جای دزدان  
پیش توپها بر بسته خاک بسته آن بدستار <sup>کاد</sup> بگرد  
نیت داده و درین ایام یکی از برستاران ان حرم  
محترم لا بوقع حیات متعارف مبدل از نقاب ار  
حادثه ند لغش اول لا بجوار درگاه حضرت ه نقار  
قدس سره سپردند و فیض الده خان ه نقار ه نقار  
سفرا خ ر د و ل ع ض ع ا ی ر س ی د م م ق ن و ر  
با آ ل ی ه ب ا ی ی ز ن د ه ل ه ا ر ا و ه و ل ر و ز س ن د ی

پیوسته برانند و در پیکت میگذرانند و فوج <sup>قوت</sup> شعبه  
او این طرف دریای نزدیک است و بهم خبر رسید  
که پهلوانی را او کالیده و مرد ناجی لایا بهم فاصله  
فرست است در بنوا صدوم هلاکت دریای  
که از طرف ساباجی بر دریایان و شکراو  
و در حال شد منشا این ماجرا آنکه در آن  
ایام که ترک او و غیره با ساباجی متفق شده در  
استیصال رکشایند او مقهور با امید استمداد و  
استعانت عازم حضور بر نور شدند دریا باگر  
که از مرد ناجی جدا شده بتعلقه خود میرفت ترک او  
در میان وی و ساباجی تصفیه گشته اند و اولاً همراه

افق

۲۹  
گرفت و چون درین ایام دریایان لبیک بخواه  
سیاه شدند آمده قصد تعلقه خود نمودن باجی بآید  
آنکه شاید باز بکند باجی اتفاق ورزیده بآید مباد  
فاد و نورش شود در پله مانع میسند آخر کار  
بر آن منجر گشته که بیت **دیکم شهر ربيع الاول** روز  
پنجشنبه دریایان مستعد روانی گردید و سا باجی  
که بنا بر امتناع بکند در آمد تمامی پسر و بیگانه و زک  
بنهت و نالان رسید و بسیاری از فوج او مقتول  
و مجروح شد بقیه السیف هر روز راه آوارگی کردند  
و دریایان بعد خرابه لهره با معدودی پناه حال  
از هر بندت حسته بمنزل او فرود آمد هنوز

احوال ملعون و فوج اینطرف دریا رسیده بهر آن  
منوال است که رقیبندیر ملک و قانع طراز شده  
**مراجعت موکب خیر و از جانب او زنک اباک بنا بر چپ او**  
درینوال که موسم برشکال رسیده و جیش منصور را قشلاق  
بلده او زنک اباک قرار یافت بیست و چهارم ماه مذکور  
عنان معاودت معطوف شد سوادانتر با و  
مورد الویه اقبال گردید و هرگز و سباجی <sup>سندت</sup> نصلح  
وقت بر برمانیور توقف ورزیدند هنگام روانی  
سواری مبارک بمنزل هر یک بر تو و رود فضل  
و اقمشان افکند و پیکنش آنها از خلعت و حوایر  
و اسیان و اقبال درجه پذیرا یافت درین ایام

بکثرت بارش از کوچ و مقام قطع مراحل میشود  
 روز را در جنبه پهلای بنابر حرکت یا مطبوع موقوف  
 از سعادت کورنش کردید و میرجه پهلای در حست  
 حیدر اباد مرحمت شد **ششم** **کهرابیع الثانی** از کهن  
 سرالامان آمده رحمت غنبرانور را ایات نصرانیات  
 برافراشتند و در بولد کشی را و بدل بنابر درستی  
 معاملات معهوده کار برد از آن مبدء و نراپی جنب  
 یونه را و انکی یافت و مقبول عینان پهلای و سید  
 و نادر خال بر کودری آتولد تعین شد بعد تا راجی  
 التی بر مقام ظفر اباد ملحق **که** ظفر سکر شدند و  
 شرف الدوله پهلای و در اور جنبه و غره لار خصت

تعلقات هر یک سند چهار و پنجم کوچ هفت و نیم دو هست  
کردید بارش مهر نیمه شدت گرفت که زمین و آسمان  
بخ آب محسوس نمیشد رایات رحمت آیات الطوف  
نال آب بر افراشته شد و هنوز سوار بر مبارک  
بسیار بسیار نرسیده بعد که نال لطیفان رسید و بعف  
از السی و دواب معه پرتال بسیل فنا رفتند تا جمله  
پیشانی نه بر کار دولتمدار و برخی از خیمه نار امرا  
غیر آب نموده بود همان طرف چار و نا چار  
در کل و لا اصب خته بهر دند و عالمی از سپاه  
و شکران که مال و پرتال آنها الطوف آب رفت  
لجام در دست و دست در بغل گرفته نحو اب و خور

شب گدیه پایان رسانیدند و بگاه آن بعد بایک  
 شدن ناله هر یک مثل مثل جای قرار گرفتند و درین  
 روز خاتمی نان فخر ملک زبلده و خنده بنیاد رسیده  
 شرف اندوز قدس ملازمت شدند و خبر رسید  
 مقهور از حرکات لطایل شیمان شده مهاجرت  
 بهادر روانه حضور پر نور گردانید و هر یک بند  
 در میان ساجی و دریا با بر بصلح پرداخته غم  
 مراجعت دالو در بنو لکه ناریج و رعیت داخل  
 شدن شهر قرار یافت بطی منار آل قصبه بهاری و  
 لاد سکنوی بنو زدهیم مبارک فضای او رنگ آباد  
 فخته بنیاد جانب لاد مبارک راجه جونت سکندرم

از عهده راجه بای عهد حضرت خلد مکان بود و حوالش  
در کتاب آثار الله را ثبت افتاده مورد در آیات  
خجسته آیات <sup>۱۱۸۸</sup> شد و صبح پنجشنبه بیستم مهر مذکور شده  
یک هزار و یکصد و هشتاد و هشت پیروی که بمحضت قدم  
سعادت لزوم جناب مقدس شهر لاهور ابواب  
خیر و برکات مفتوح شد و شهریان لاهور از فضل حضرت  
بر سر آمد سواری مبارک آن مکان مراتب طمطراق  
و جابه و تجمل بعد از نیم گری از روز برآمده از  
پتنی دروازه داخل شهر خجسته مهر شد و با علوی  
همیت دریا نوال از دست کرم چون ابر باران  
رحمت بدامن غریبا و مساکینی زرا افکنان زینت بخش

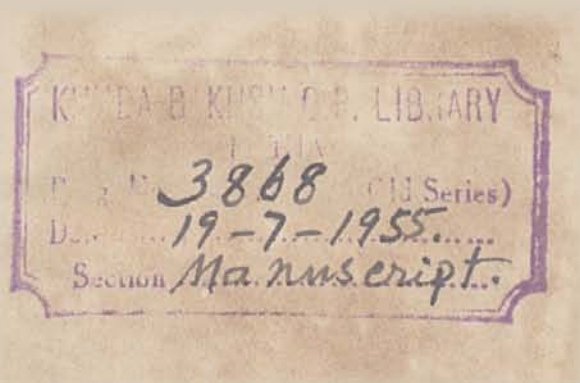
۳۶  
وروق افرازی دولتخانه معاکر دیدیمت و سیم نوید  
قدم همایت جنگ پهلاد سرور افرا و بهجت آراشد  
وامر عالی به نویسنده دامن دولت شرف صدور  
یافت تا برسم استقبالیافته سعادت ملازمت  
حضور فیض کنجور آوردند و در تهنیت مانتظر  
مبارک گذشت و درین ایام که رسید که این غلام  
فرمانا توانان بعضی عالی رسید از راه رحم  
و غریب پوری بعله فوشان حکم منادی شد  
تا از زان فوشند لله الحمد و نور عقیدت کام  
قلم منازل تحریر و قایل بفرط فواثر طی نحو اختتام  
کلام بدعا خیر منماید و اور دادار بهمال ذاب مبارک

خفرت خود با دولت و اقبال با جاه و جلال  
عدو مال ابد الی دهر منطف و منصور خفته بر خلاق

سایه گستر داراد

بمنه و کرمه

م م م  
م



K' DA B KUSH O.P. LIBRARY

3868 (Old Series)

19-7-1955

Section Manuscript